

چند نکته در نقد گفته‌های دکتر علی نیری

بیماری و علم انسان قرن بیست‌ویکمی



داود مهدوی‌زادگان

عضو هیأت‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اخیرا کلیپی از دکتر علی نیری در فضای مجازی دست به‌دست می‌شود که لازم است نکاتی راجع به آن تذکر داده شود. در ادامه با اشاره به اینکه ایشان کیست و در کلیپ منتشر شده چه گفته است، نکاتی عرض می‌شود.

۱. ثلث پایانی کلیپ مورد اشاره به معرفی تخصص علمی دکتر نیری در رشته دانش فیزیک اختصاص دارد و البته اشاره‌ای هم به این نکته دارد که بیش از یک دهه‌با دکتر عباس میلانی در زمینه ایران‌شناسی همکاری داشته است. این نحو معرفی سفسطه‌کاری و اقناعی است تا مخاطب مساله اصلی را نرپرسد. به‌فرض که نیری فیزیک‌دان است و درباره نقش علم فیزیک در علوم اجتماعی هم مطلب منتشر کرده است ولی اینها دلیل نمی‌شود که او را متخصص در ایران‌شناسی و علوم‌انسانی نیز بدانیم. سوال این است که آیا با تکیه بر دانش فیزیک می‌توان اینگونه صاحب‌نظرانه در علوم انسانی و اجتماعی نظر داد یا باید فارغ از چنین تخصصی، متکی بر مطالعات انسانی و اجتماعی نظر بدهیم؟

۲. گفته‌های دکتر علی نیری در این کلیپ، از این قرار است: «ما مسائلی که الان داریم، سعی می‌کنیم به گذشته برگردیم و از آنجا راه‌حل پیدا کنیم، فکر می‌کنیم اسلام با مولوی می‌تواند مسائل امروز قرن بیست‌ویکم را حل کند. چرا؟ چون حوصله نداریم به نوابع روزگار خودمان که یک سروگردن از زمانه خودشان جلوترند رجوع کنیم و از آنها جویای راه‌حل باشیم. چیزی که خشکیده، خردگرایی است. انسان و مسائل قرن بیست‌ویکم، حل مسائل قرن بیست‌ویکمی می‌خواهد. راه‌حل‌های حافظ و سعدی و مولانا مربوط به هفت قرن پیش است و راه‌حل‌شان هم مربوط به همان زمان است و نه قرن بیست‌ویکم. هرکس که فکر می‌کند با رجوع به کورش و داریوش و صدر اسلام و مولوی می‌توان مسایل امروز را حل کرد، مرتجع است. کاری که اروپاییان کردند مانند کانت و هگل، این است که از عقل‌شان استفاده کردند. ما ایرانی‌ها به‌جای اینکه از عقل‌مان استفاده کنیم به گذشته‌مان رجوع می‌کنیم. خواندن گذشته خوب است ولی نه برای حل مسائل امروز. رجوع به کتب گذشته‌ان از تنبلی‌ما در به‌کارگیری عقل است. درد بزرگ اینجاست که کسانی که متخصص قلب‌اند، استاد دانشگاه و آدم‌های تحصیل کرده و مهندس‌اند، آنها سه‌شنبه‌ها به جمکران می‌روند و در چاه‌ها عریضه می‌اندازند. درد بزرگ و آن چیزی که به‌نظرم خطر آینده ماست این است که ذهن نقاد ما در حال از بین رفتن است. داریم یک مشت ربات تحصیل کرده به‌وجود می‌آوریم که به‌هیچ‌وجه حاضر به سوال کردن نیستند.»

۳. آنچه دکتر نیری طرح کرده است، فلسفی‌نما است و ربطی به تخصص وی در دانش تجربی فیزیک ندارد. گزاره‌های فرضیه‌وی عبارت است از: ۱. «انسان و مسایل قرن بیست‌ویکم، راه‌حل قرن بیست‌ویکمی طلب می‌کند.» ۲. «راه‌حل گذشتهگان مربوط به زمان خودشان است.» این هردو گزاره لازم است با استدلال فلسفی اثبات شود و پاسخ‌های تجربی راه به جایی نمی‌برد لکن بدو می‌توان پرسید که چرا متر و ملاک وی یک «قرن» است و نه یک‌دهه یا

یکی دو سال. اصلا چرا معیارش سال و ماه است و نه نظریه‌های قابل دفاع در علوم. آیا علم را به متر و میزان روز و ماه می‌سنجند یا ملاکی علمی-فلسفی در سنجش علم لازم است؟ نیری در گفته‌های خود هیچ اشاره‌ای به دلایل درستی این دو مفروض، بیان نکرده است بلکه در اثبات سخن خود به مشت‌ی تهمت مانند تنبلی و ربات‌بودن و عدم خردورزی و مرتجع‌بودن بسنده می‌کند. اما آیا همه کسانی که به گذشته و آثار پیشینیان رجوع می‌کنند، تنبل و نا خردورز و ربات و مرتجع‌اند؟! چنین برداشتی عین ناخردورزی است. در اینجا، نیری برای متقاعد کردن مخاطب، به سفسطه «فی‌الجمله» تکیه کرده است. همه ما فی‌الجمله می‌دانیم که برخی از راه‌حل‌های پیشینیان موسمی است و اختصاص به زمان صدور ولی از این اجمال نمی‌توان نتیجه گرفت که هر راه‌حلی زمان‌مند است. با این حال، نیری به همین اصل اجمالی که مورد قبول همه است تکیه می‌کند و قانونی عام و کلی صادر کرده است. از اینها گذشته، نتیجه یا دستاورد مفروضات نیری این است که اساساً ما مسائل عام و کلی که فرازمانی تلقی شود، نداریم و بالتبع هم راه‌حل‌های جهان‌شمول و عام فرازمانی هم نداریم. لکن اثبات چنین سخنی ناممکن است. لازمه چنین برداشتی آن است که اصولاً گزاره‌های فلسفی را، عام و جهان‌شمول و فرازمانی ندانیم.

۴. نیری معتقد است که ما برای کسب راه‌حل، به‌جای نوابع زمان به سخن گذشتهگان رجوع می‌کنیم. گویا ایشان چنین فرض گرفته که همه نوابع زمان با وی هم‌نظرند و راه‌حل آنان، عدم توجه به گذشتهگان است. نمی‌توان انکار کرد که بزرگانی از قرن بیست‌ویکم هستند که رجوع به سخن گذشتهگان را توصیه می‌کنند. اصولاً بزرگان جریان فکری سنت گرا یی همین توصیه را دارند. مضافاً اینکه نیری هرکسی را که با نظرش مخالف باشد، نابغه و بزرگ زمان خود نمی‌داند چون تاسف می‌خورد که چرا متخصصان بزرگی از پزشکی و مهندسی سه‌شنبه‌ها به جمکران می‌روند. نیری معلوم نکرده چه تناقضی منطقی میان زیارت جمکران و عالم به علم زمان بودن در کار است. علم بی‌حد و مرز نیست و نمی‌تواند (یا لااقل

تاکنون نتوانسته است) ذات و ماهیت همه‌چیز را کما هو حقه آشکار کند. آنکه عالم‌تر باشد این محدودیت‌ها را بهتر درک می‌کند و توسل و دعا نیز در حیانتش واجد معنی خواهد بود.

۵. اگر ملاک در حل مساله، انسان قرن بیست‌ویکم است؛ چگونه است که نیری به کانت و هگل که انسان قرن هجدهم و نوزدهم هستند، ارجاع می‌دهد. با این حساب حتی به فرهیختگان قرن بیستم هم

نباید رجوع کنیم تا چه رسد به فرهیختگان عصر روشنگری. مضافاً اینکه نیری بر چه اساسی معاصرت و همزمان بودن را با مبدأ تاریخ میلادی حساب کرده است؟ چرا مسایل زمان من از سال ۲۰۰۰ میلادی شروع شود و تا ۲۱۰۰ ختم؟ چرا من که در نیمه دوم قرن بیستم به‌دنیا آمده‌ام، نباید مسایل زمان خود را با مبدأ زمان ولادت خود بسنجم؟ اینگونه سخن گفتن نیری و امثال او، فاقد دقت علمی و فلسفی و منطقی است و بیشتر به حرف‌هایی افواهی می‌ماند. ۶. البته در شأن یک فیزیک‌دان برجسته نیست که رجوع کنندگان به سخن گذشتهگان را تنبیل و فارغ از خردورزی بنامد. بزرگانی از معاصرین هستند که عمری را در فهم و شرح و تفصیل و نقد سخن گذشتهگان صرف می‌کنند. آیا این کارها بدون خردورزی شدنی است؟ آیا باید اینگونه تلاش‌ها را به‌حساب تنبلی گذاشت؟! ۷. متأسفانه دیدگاه نیری بیشتر برداشتی قرون‌وسطایی است و هیچ نسبتی با دیدگاه انسان خردورز قرن بیست‌ویکم ندارد. تفکر قرون وسطای اروپایی رجوع به هرگونه اندیشه‌ای را که متعلق به کلیسا نباشد، منع می‌کرد. اینگونه برداشت‌های امثال نیری نیز نوعی دگماتیسم و تصلب قرن بیست‌ویکمی است که هیچ‌گونه انبساط اندیشه را برنمی‌تابد.

۸. نیری با چنین گفتاری، خواسته یا نا خواسته با آزادی اندیشه مخالف است. به عقیده وی ما برای یافتن راه حل مسایل قرن بیست‌ویکم آزاد نیستیم به سخن گذشتهگان رجوع کنیم. ما فقط حق داریم به سخن کسانی از زمان خود رجوع کنیم که ما را ارجاع به گذشتهگان نمی‌دهند. این چنین برداشتی آزادی اندیشه را برنمی‌تابد و تمام تلاش خود را در جهت محدود سازی اندیشه‌ورزی می‌کند. اخیراً کتابی با عنوان «استبداد علمی» ترجمه و منتشر شده است. از محتوای این کتاب خبری ندارم ولی این عنوان را مناسب حال دکتر نیری می‌دانم. او با فرهیختگان زمان خود بسیار مستبدانه رفتار کرده است تا جایی که آنان را مرتجع و خود را ترقی‌خواه معرفی می‌کند.

۹. برداشت نیری از نحوه حل مسایل زمان متضمن بی‌اعتمادی به خرد بشری و بالتبع ترس از رجوع به گذشتهگان است. اگر نیری به توانایی‌های قوه عقل، ایمان داشت، چنین دیدگاهی را طرح نمی‌کرد. انسانی که به کمک قوه عقل به مطالعه و فهم سخن گذشتهگانی می‌پردازد، چه جای نگرانی و ترس دارد؟ مگر اینکه عقل بشر را در پرداختن به سخن گذشتهگان، نابالغ فرض کنیم. به‌زعم نیری انسان قرن بیست‌ویکم به درجه‌ای از بلوغ فکری نرسیده که بتواند در مواجهه با سخن گذشتهگان سره را از ناسره تشخیص دهد و حل مسایل امروزش را از آثار بزرگان اندیشه پیشین استخراج کند. این برداشت

نسبت به انسان قرن بیست‌ویکم، ذمّ شیه به مدح است. در واقع، نیری ناخواسته بر این نکته اذعان کرده است که خرد بشری هر قدر جلوتر می‌آید، نابالغ‌تر می‌شود. اگر عقل امروز بشر اینچنین است، پس انسان قرن بیست‌ویکم به فهم سخن گذشتهگان بیشتر نیاز پیدا می‌کند. چون گذشتهگان بهتر و قوی‌تر از امروزیان می‌اندیشیدند. ۱۰. آقای نیری فیزیک‌دان، رجوع به سخن گذشتهگان برای حل مسایل امروز انسان قرن بیست‌ویکم را نشانه ربات بودن انسان‌های تحصیل کرده‌ای می‌داند که حاضر به سوال کردن نیستند. جدای از اینکه چنین سخنی نوعی بی‌احترامی به فرهیختگانی است که به گذشتهگان رجوع می‌کنند؛ چرا نباید خود ایشان را ربات تحصیل کرده بدانیم؟ مهم‌تر آن که چرا سخن گذشتهگان بدون سوال عمل می‌کنند؟ بلکه برعکس، رجوع بسیاری از کسان به گذشته همراه با این پرسش است که آیا می‌توان از سخن آنان برای مسایل امروز راه‌حل‌هایی یافت یا خیر. بنابراین، این دسته از رجوع کنندگان با ذهن نقاد به گذشته رجوع می‌کنند و نه کور و کر.

مساله مهم انسان قرن بیست‌ویکم

گفته‌های دکتر علی نیری فیزیک‌دان ایرانی مقیم آمریکا را از جهات دیگر نیز می‌توان مخدوش دانست ولی ما به همین چند مورد بسنده می‌کنیم. برای اهل نظر همین اندازه کافی است. لکن در اینجا می‌خواهم به نکته بسیار مهمی که می‌توان از آن با عنوان «مساله انسان قرن بیست‌ویکم» نام برد، اشاره کنم. گرچه پرداختن به گفته‌های این فیزیک‌دان ایرانی در جای خود اهمیت دارد ولی مسئله مهم‌تر فراتر این حرف‌هاست. نیری این سخنان سست و بی‌بنیان را نه در یک کشور جهان سومی بلکه در قلب کشوری که خود را پرچمدار دانش و تفکر می‌داند، ایراز کرده است. حتماً اغلب آن کسانی که در این سخنرانی شرکت کرده‌اند و برای وی کف و سوت کشیده‌اند، از میان تحصیل‌کردگان غیررباتی هستند که ذهن‌شان مالا مال از سوال است. عجیب است که هیچ‌یک از آن شرکت کنندگان تحصیل کرده نیری را در پشت تریبون متوقف نکرد و او را به زیر سوال نبرد. اما به‌رحال، آیا می‌توان چنین نشست سطحی‌نگرانه‌ای در سرزمین علم و تمدن مدرن را نشانه‌ای از پایان تفکر انسان قرن بیست‌ویکم دانست یا خیر. ما چه می‌دانیم، شاید صدها نشست به اصطلاح علمی از این قبیل در آمریکا برگزار می‌شود که در جریان آن نیستیم ولی آنچه مسلم است اینکه این انسان قرن بیست‌ویکمی ساکن در آمریکا بیمار است. او دچار خودبرتربینی بی‌حد و حصری شده است. این بیماری به قدری شدید است که برای حل مسایلش احساس بی‌نیازی مطلق نسبت به کارهای علمی گذشتهگان می‌کند. این درحالی است که علم را با علم باید رد یا اثبات کرد نه با خودبرتربینی و شعار. این شکل از محروم کردن، از حس خودشیفتگی و خودبرتربینی نشات می‌گیرد و قطعاً چنین حسی نشانه عمیق بودن بیماری است، نه شأن علمی. بنابراین، می‌توان گفت که یکی از مسایل مهم انسان قرن بیست‌ویکم همین بیماری خودبرتربینی و خودشیفتگی است. اما مساله مهم‌تر آن است که انسان بیمار چگونه می‌تواند بدون کمک اندیشه‌ورزی پیشینیان، راه حلی برای این بیماری پیدا کند.

یادداشت

دقتی در دفاع استاد سیدمصطفی محقق داماد از یک کتاب

پوپر به چه می‌خواند



محمد زارع شیرین‌کندی

پژوهشگر فلسفه

در فضای مجازی، ویدئویی دیدم از آیت‌الله سیدمصطفی محقق داماد که در آن در مدح کتاب مستنطاب «جامعه باز و دشمنان آن» اثر جناب پوپر و در وصف و شرح تاثیر ترجمه آن در ایران داد سخن می‌داد. ایشان می‌گفت کتاب مذکور چنان اثری در تغییر آرا و افکار چپ‌روحانیان و حوزویان گذاشته که با هیچ کتاب دیگری، حتی «اصول فلسفه و روش رئالیسم» قابل قیاس نیست. او بعید می‌داند که کسی با مطالعه «اصول فلسفه و روش رئالیسم» از مارکسیسم روی گردانده باشد اما با خواندن «جامعه باز و دشمنان آن» کسان کثیری از معمم و مکلز از گرایش‌ها و باورهای چپ‌شان برگشته‌اند. محقق داماد ادامه نمی‌دهد که آنان که به یاری کتاب پوپر، مارکسیسم را کنار نهاده‌ورها کرده‌اند، به چه مکتب و مسلکی گرویده‌اند. آیا به آیین اسلام روی آورده‌اند که بعید است، زیرا کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» به هیچ دینی فرا نمی‌خواند. آیا به لیبرالیسم پیوسته‌اند؟ که آن وقت دفاع پرشور و پرهیجان آیت‌الله محقق داماد از کتاب، چندان موجه و مطلوب به‌نظر نمی‌آید. زیرا برای یک روحانی مسلمان و متدین قاعدتاً لیبرالیسم و مارکسیسم نباید فرقی ریشه‌ای داشته باشند. هر دو مکتب مبنای بشرانگاران‌ه و خودنپادانه دارند. هر دو مسلک دنیا‌نگار و دین‌گریزند. یک مسلمان متدین چگونه می‌تواند لیبرالیسم را بر مارکسیسم ترجیح دهد درحالی که هردو واجد بن و بنیاد واحدی‌اند. ماتریالیسم فقط مبنای فلسفی مارکسیسم نیست بلکه مبنای لیبرالیسم و کاپیتالیسم و فاشیسم نیز است. همه ایدئولوژی‌های مدرن از ریشه واحد اومانیسم و آتئیسم نشأت می‌گیرند. احتمالاً موافقت جدی محقق داماد با کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» و تحسین و تمجید از آن از این پندار ناشی می‌شود که تنها مارکسیسم اس و اساس ماتریالیستی دارد و بقیه مکاتب از جمله لیبرالیسم و کاپیتالیسم عاری از این شالوده فلسفی هستند. درحالی که چنین نیست و لیبرالیسم و کاپیتالیسم دقیقاً از همانجا می‌آیند که مارکسیسم می‌آید و همگی فرزندان روشنگری‌اند و روشنگری جنبشی کاملاً سکولار و غیرمذهبی است. تفاوت‌های این مکاتب صرفاً در ظواهر فریبا و چهره‌های دل‌ریاست. بعضی تعلیم در مارکسیسم، گیرا و زیبا و نافذند و برخی در لیبرالیسم. بگذریم که پاره‌ای از آرمان‌های مارکسیسم به برخی باورها و عقاید شیعی نزدیک‌تر نیز هست. پوپر کتاب خود را در هواداری از اصول لیبرالیسم، اندوید و الیسم و دموکراسی‌های غربی و در نفی ورد اندیشه‌های افراطون و هگل و مارکس - که به‌زعم او دشمنان رژیم‌های لیبرال دموکراسی هستند- نوشته است. هم متخصصان فلسفه افراطون بر پوپر شوریده‌اند که افراطون را تحریف کرده، هم هگل شناسان او را نکوهش کرده‌اند که صرفاً جُنْگی از کلمات و عبارات هگل فراهم کرده و هم حامیان مارکس بر او تاخته‌اند که تفکرات مارکس را نفهمیده است. مقصود و مقصد پوپر از این همه دشمن‌تراشی برای جامعه‌باز، دفاع از نظام لیبرال دموکراسی به هر وسیله‌ای است. او چنان عاشق و شیفته لیبرال دموکراسی اروپایی و آمریکایی است که گاه سخنانی برخلاف آموزه‌های همان نظام مطلوبش به‌زبان می‌آورد. به‌عنوان مثال در مصاحبه با «اشپیکل» به‌صراحت می‌گوید که اگر برخی کشورهای خاورمیانه بخواهند برای نظام حکومتی ما مشکل بسازند، آنها را باید با جنگ و سلاح و بمباران نابود کرد. به همین سبب، «اشپیکل» عنوان مصاحبه را می‌گذارد: «برای صلح باید جنگ کرد»! آیا محقق داماد در مقام یک روحانی دیندار نمی‌داند که مرتدین از مارکسیسم

به چه سمت و سویی کشانده شده و می‌شوند؟

شاید ظاهر لیبرالیسم با ظاهر دین سازگار به‌نظر برسد اما آن دو در باطن سخت متضایتند. روشنفکر دینی نخستین کسی است که تخم این خط و خطای بزرگ را کاشت و گمان کرد که لیبرالیسم پوپر با اسلام هماهنگ و همخوان است. اما محقق داماد روشنفکر دینی به‌شمار نمی‌آید و از این‌رو باید واقف باشد که «جامعه باز و دشمنان آن» از «کاپیتال» و «جهموری» و «پدیدارشناسی روح» برای یک جامعه اسلامی مهم‌تر و مفیدتر نیست. شاید انتقادهای پوپر از مارکسیسم در میان حوزویان نه‌ایه گفته محقق داماد- اثری گذاشته باشد اما در مقیاس جهانی، نفوذی نداشته است زیرا پوپر در کتابش رسماً لیبرالیسم و فواید و نیکی‌های آن را تبلیغ و ترویج می‌کند، یعنی آن را مطلق می‌گرد و حتی یک کلمه از کاستی‌ها و ضعف‌ها و خلا‌ها و تعارضات آن سخن نمی‌گوید. او بارها نظام موجود غرب را «بهترین» و «عادلانه‌ترین» نظام در تمام تاریخ بشر وصف می‌کند. اگر با «بهترین» مشکلی نداشته باشیم، قطعاً با «عادلانه‌ترین» نمی‌توان موافق بود زیرا استعمار، لشکرکشی‌ها، جنگ‌ها، انبوه گرسنگان و بیگران و تهیدستان در همین غرب مهربلانی بر «عادلانه‌ترین» پوپر می‌زند. البته این همه به این معنا نیست که مشکلات، گرفتاری‌ها، بدبختی‌ها، فقر و فلاکت‌ها و گره‌ها و مضلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را در این گوشه خاورمیانه نادیده بگیریم. قطعاً در این قطعه از جهان تا آنجا که «پیرامون»، «جهان سوم»، «شرق» و «توسعه‌یافته» است، درد و سختی و مصیبت، متعدد و متکثر است و این رانمی‌توان انکار کرد، لکن بحث ما در سبب حمایت و دفاع یک روحانی ارجمند و خوشنام شیعی از کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» است؛ همین.

